

«معری» شاعر است یا فیلسوف؟

نوشته: طه حسین

ترجمه و پی نوشت: دکتر محمدهادی مرادی*

چکیده

ابوالعلاء معری (۳۶۳-۴۴۹ هـ) شاعر، فیلسوف، ادیب و زبان شناس یکی از نوابغ فکر بشری است. شخصیت ذو ابعاد او درده قرن گذشته پیوسته یکی از موضوعات بحث برانگیز و دل نشین در میان صاحب نظران حوزه های فوق بوده است، اما درباره شخصیت فلسفی او اتفاق نظر وجود ندارد. بعضی او را حکیم و بعضی فیلسوف می دانند. استاد برجسته **طه حسین** در این مقاله کوشیده است تا از معری به عنوان یک فیلسوف دفاع کند. او در بحث خود از رشته ای ظریف سخن بمیان می آورد که فلسفه و هنر را به هم پیوند می دهد. از این رو فیلسوفان را هنرمند و هنرمندان را فیلسوف دانسته و در نهایت لقب **شاعر فیلسوفان و فیلسوف شاعران** را به معری ارزانی داشته است.

کلید واژه ها:

هنر - فلسفه - حکمت - شعر - رسالة الغفران - لزومیات.

* استادیار، عضو هیأت علمی دانش گاه علامه طباطبایی.

«... ابوالعلاء معری شاعری است فیلسوف و فیلسوفی است شاعر. او فلسفه را با هنر شعر آراسته و با فلسفه به شعر، وقار و سنگینی ویژه‌ای بخشیده است. از این رو او در ادبیات عربی همتایی ندارد»

روزی با یکی از دوستان درباره بخشی از مجله «الهلل» که به بررسی جوانب گوناگون شخصیت معری اختصاص پیدا کرده بود، و نیز درباره دیگر بخش های آن مجله بحث می کردیم. در این اثنا او نظر مرا درباره مطلب فوق جویا شد. دوست من از من خواست تا نظر خود درباره این مطلب را موضوع مقاله ای قرار دهم که قرار بود به زودی برای آن مجله بفرستم تا من نیز در ارمغانی که ادیبان و ناقدان پیشکش بارگاه نابغه فرهنگ و ادبیات عربی می کردند، سهمی داشته باشم.

من متجاوز از بیست سال است که این پرسش را با خود در میان گذاشته‌ام و پیوسته در پاسخ آن گفته‌ام که: معری هم شاعر است و هم فیلسوف، او افزون بر شاعر و فیلسوف بودن، نویسنده و ادیب و زبان شناس نیز هست با دقت ترین مفهوم و بار معنایی‌ای که این واژگان در ذهن و ضمیر فرهیختگان عرب روزگار او داشته‌اند.

سال‌ها سپری شد و اوضاع و احوال دگرگون گشت و من چیزهایی آموختم که پیش‌تر نمی دانستم، و چیزهایی را که فکر می‌کردم می‌دانم، فهمیدم که نمی‌دانم. اما در این سال‌ها نظرم درباره معری تغییر پیدا نکرد و هنوز او را شاعر، فیلسوف، نویسنده، ادیب و زبان شناس می‌دانم و چه بسا بر استواری نظرم افزوده شده است و چه بسا هم اکنون بیش‌تر از هر وقت دیگری به همه این ویژگی های معری باور دارم.

البته درباره این که معری شاعر و نویسنده و ادیب و زبان شناس است، تاکنون کسی با من مخالفتی نداشته است اما درباره فیلسوف بودن او هستند کسانی که با من مخالف‌اند و شاید یکی از سرسخت‌ترین آنان، استاد «نیکلسون» مستشرق نام‌دار انگلیسی است. به نظر او در حکمت معری - که «لزومیات»^۱ و دیگر کتاب‌های او از آن موج می‌زند - هیچ اثری از فلسفه (به معنا و مفهوم مورد نظر معاصران) وجود ندارد. او حکمت معری را نوعی حکمت عادی می‌داند که نتیجه تأملات و تجارب او به عنوان یک شاعر است. به نظر نیکلسون مانعی عمده که اجازه نمی‌دهد به معری لقب فیلسوف داد، اینست که او دارای هیچ مشرب فلسفی شاخص سازمان یافته‌ای نیست که بتوان به تبیین و ترسیم اصول و مبانی آن پرداخت آن‌چنان که در بحث و بررسی آرای افلاطون یا ارسطاطالیس و یا هر فیلسوف دیگری از فلاسفه معاصر می‌توانیم بپردازیم.

از این‌رو استاد نیکلسون بر این باور است که مبالغه خواهد بود اگر ابوالعلاء را فیلسوف و لزومیات او را یک اثر فلسفی به حساب آورد.

اما من ابوالعلاء معرفي را فیلسوف و لزومیات او را یک کتاب فلسفی می‌دانم و در این باور و دفاع از آن هیچ شکی به خود راه نمی‌دهم. اما وقتی کتابی همچون لزومیات را از جمله کتابهای فلسفی می‌شماریم، ابتدا باید درباره معنا و مفهوم فلسفه و فیلسوف، به نوعی توافق برسیم. من بیش‌تر از بیست سال است که حدود معنایی این دو واژه را مشخص کرده‌ام، یعنی از وقتی که آنها را بر حکیم معرفه اطلاق کرده‌ام و آنها را آن‌چنان‌که یونانیان و اعراب پیشین فهمیده‌اند، فهمیده‌ام.

باری فیلسوف در نظر من کسی است - تا آنجا که می‌تواند - در جستجوی حقیقت درآید و چون به کشف آن - یا کشف هر چیزی که آن را حقیقت می‌داند - نائل آید، میان علم و عمل خود، هم‌سویی و سازگاری ایجاد کند و زندگانی روزانه‌اش را تحت اشراف خرد و بر مبنای حقیقت جویی و معیارهای اخلاقی تنظیم کند. من بار دیگر می‌گویم: فلسفه را آن‌گونه که قدمای یونان و عرب فهمیده‌اند و مرتب کرده‌اند، فهمیده‌ام و مرتب کرده‌ام.

من فلسفه را به فلسفه طبیعی و فلسفه ریاضی و فلسفه الهی و فلسفه عملی تقسیم می‌کنم و طبق این ادراک و ترتیب معتقدم که معرفي فیلسوف و لزومیات او یک اثر فلسفی است. درست مثل کتابهای گوناگون فلسفی‌ای که فلاسفه یونان و عرب تألیف کرده‌اند، اما معرفي به کتاب فلسفی خود چیزی افزوده که مقام و مرتبه آن را بسیار بالا برده و به آن امتیاز ویژه بخشیده است - که دیگر کتابهای فلسفی از آن بی‌بهره‌اند - و آن امتیاز برجسته هنری یعنی امتیاز شعر بودن کتاب است. درست مثل قصیده «لوکریتیوس»^۲ درباره طبیعت اشیا.

اکنون با توجه به آنچه که گذشت، دیگر گمان نمی‌کنم کسی بتواند فیلسوف بودن معرفي را - با معنا و مفهوم قدیمی آن - انکار کند و یا حتی در آن دچار شک بشود، چون او سراسر زندگی خود را در جستجوی حقیقت سپری کرد و می‌توان گفت کوشش‌های فلسفی او چنان برجسته است که با کوشش‌های بسیاری از فیلسوفانی که هیچ‌کس در فیلسوف بودن آنان تردیدی ندارد، قابل مقایسه نیست. دلیل این امر اینست که معرفي یک فیلسوف مقلد - یا با بیان دقیق‌تر - وابسته به یکی از مکاتب مشخص فلسفی نبوده است، به گونه‌ای که به مبنای و اصول آن پایبند باشد، و آنچه را که با جدّ و جهد کشف کرده و بدست آورده به آن مکتب بیفزاید، بلکه او یک متفکر - با گسترده‌ترین مفهوم این واژه - بوده است. او در مسائل مورد نظر خود به ژرف‌ترین شیوه ممکن می‌اندیشید، و به تمامی مکاتب فلسفی‌ای که مسلمانان روزگار او با آنها آشنا بودند، اهتمام می‌ورزید و از آن خرمن‌ها خوشه‌هایی می‌چید و از خوشه‌هایی صرف نظر

می‌کرد. آن‌گاه آن‌چه را که چیده بود رها می‌کرد و به چیدن آن‌چه که رها کرده بود می‌پرداخت. و این‌چنین می‌بینیم که سراسر زندگی او - بویژه پس از دوران عزلت خلاصه می‌شود در تفکر مستمر و نقد پیوسته و گشت و گذار در میان آرا و مکاتب فلسفی و تلاش برای کشف چیزهایی که پیشینان به آنها دست نیافته بودند. از این رو نمی‌توان او را از پیروان و هم‌فکران افلاطون یا ارسطاطالیس یا رواقیون یا اپیکور بشمار آورد. اما می‌توان گفت از همه آنان بهره گرفته و از هر فرقه‌ای هرآنچه را که به هنگام تأمل می‌پسندیده و سازگار با فهم و ادراک خود می‌دیده اخذ کرده است.

باز نمی‌توان گفت که او فیلسوفی است از طراز فلاسفه یونانی یا اسلامی - یونانی یا هندی و یا ایرانی، بلکه آمیزه و معجونی است از فلاسفه همه ملت‌ها. از فلاسفه یونان، اسلام، حکیمان ایران و هند - همه و همه - متمتع می‌شود و به این نیز اکتفا نمی‌کند و در فقه فقیهان و حدیث محدثان و کلام متکلمان و تصوف متصوفه و تشیع شیعه انباز می‌شود. به اینها هم قناعت نمی‌کند و در علوم زبانی نیز شرکت می‌جوید و این علوم را به فلسفه نزدیک می‌سازد و تحت سیطره آن در می‌آورد و از دل آنها یک نظام طرّفه فلسفی استخراج می‌کند که هنوز نیازمند متخصصان و پژوهش‌گرانی است که به تحقیق و تفحص در آن بپردازند و حق مطلب را ادا کنند.

می‌توان معرّی را فیلسوفی به‌گزین و شبیه به زنبور عسل دانست که پیوسته ازین باغ به آن باغ و ازین گل به آن گل در پرواز بود و از شیره اندیشه‌های گوناگون، فلسفه‌ای شیرین و دلپذیر بر ساخته است. فلسفه‌ای که در «لزومیات» و دیگر کتابهای او پراکنده است.

معرّی در جستجوی حقیقت و دست‌یابی به آن بسیار سختکوش و درکوشش و نیت خود به غایت صادق بود. او براحتی از عهده منطبق کردن و سازگار کردن زندگانی عملی خود با حقایقی که به درک کشف آنها دست می‌یافت، برمی‌آمد.

یکی از شگفت‌انگیزترین حالات و ویژگی‌های معرّی این است که او علی‌رغم علاقه و اهتمام فراوان به مکاتب فلسفی ملت‌های متمدن و علی‌رغم کثرت آشفتگی و تناقضی که در افکار و اندیشه‌هایش به چشم می‌خورد، طرح و برنامه‌ای لایتغیر برای خود ترسیم و تنظیم کرده و راه و روشی برای خود برگزیده است که پریشانی و دگرگونی در آن راه ندارد. او پس از بازگشت از بغداد این راه را در پیش گرفت و تا پایان زندگی - حتی برای یک روز - از آن عدول نکرد. آری زندگی فکری و فلسفی او به شدت پریشان و متغیر و زندگی عملی وی در کمال ثبات و استقرار بود و به نظر من باید

منشأ این بی‌همتائی و نبوغ و برتری او بر همه فیلسوفان و شاعران اسلامی را در همین تناقض میان دو زندگی فکری و عملی او جستجو کرد.

به نظر من اگر معری تنها یک شاعر بود - یعنی فیلسوف نبود - بی‌گمان زندگی عملی او به سان زندگی فکری وی دچار آشفتگی می‌گشت. اما او با بهره‌مندی از این دو موهبت توانست دو خصلت مهم را در کنار هم قرار دهد:

۱. نوعی تفوق فکری که مناعت طبع و عزت نفس و آرامش و عزلت و سبک و ساده زیستن را برایش بارمغان آورد.
۲. نوعی تفوق فنی و هنری که او را بر می‌انگیخت تا در هر چیزی بیندیشد، هر چیزی را نقادی کند و هر تجربه احساسی خوشایند و دل‌پسندی را به تصویر بکشد و اندیشه‌های خود را در قالبی کاملاً فنی و جذاب - طبق پسند و مطلوب آن روزگار - بیان کند.

مدتی پیش مطلب جالبی را از «پل والری»^۳ درباره هنرمند بزرگ «لئوناردو داوینچی» خواندم. او در این مطلب کوشیده است تا میان داوینچی و فلسفه پلی ایجاد کند و حتی از او یک فیلسوف بسازد. اما والری برای اثبات فیلسوف بودن داوینچی از آثار فنی تصویری او استفاده کرده است و نه آن‌چنان که شیوه فیلسوفان است، از آثار مکتوب او. والری سرانجام به این نتیجه رسیده که در واقع فلاسفه نیز از هنرمندان هستند و آنان همچون شاعران و پیکرترشان و تصویرگران، طبیعت و حیات و هستی را به گونه‌ای ویژه می‌بینند، سپس آنچه را که دیده‌اند به صورت این اشکال و مظاهر زیبای فلسفی می‌نمایانند و ما را در لذت و تجارب پنهانی خود سهیم می‌کنند.

یکی از دلایل قاطع - به نظر او - برای صحت این مدعا این است که ما هنوز آثار افلاطون، لایپنیتز و اسپینوزا را می‌خوانیم و از خواندن آنها لذت می‌بریم و بهره‌مند می‌شویم. لذت و بهره‌ای که کسی در آن شک نمی‌کند و این در حالی است که بسیاری از آرا فلسفی آن فیلسوفان باطل شده است. اکنون باید پرسید که علت و منشأ این التذاذ چیست؟ لذت بردن از چیزهایی که فلسفه جدید و دانش جدید نادرست بودن آنها را باثبات رسانده چگونه قابل توجیه است؟ آیا مشابهتی بین این لذت و لذت خواندن آثار و اخبار «هومبروس» یا «ویرژیل» یا «دانتِه» وجود ندارد؟ یعنی شباهت و پیوندی میان لذت خواندن آثار فلاسفه و لذت خواندن شعر وجود ندارد؟ واقعیت اینست که این نزدیکی و پیوند را نمی‌توان انکار کرد، اما این پیوند و اشتراک از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ آیا می‌توان گفت فلسفه را از شعر بهره‌ای یا شعر را از فلسفه رایحه‌ای هست؟

یا نه هر دو از شاخه‌های هنر هستند و از ریشه‌های آن تغذیه می‌کنند و منشأ این التذاذ را باید این‌جا جستجو کرد؟ من به هنگام خواندن مطلب یادشده به معرّی می‌اندیشیدم هم‌چنان که به «لوکریتیوس» و «افلاطون» نیز. به نظر من همه آنها شاعرند. گو این که سومی برای بیان شعر خود از نظم سود نجسته است. همه شاعرند و همه فیلسوف. همه با هنر خود ما را به شگفتی واداشته‌اند و با آثار دل‌پذیر خود بردل و خرد ما تأثیر گذاشته‌اند و این تأثیر تداوم پیدا خواهد کرد.

بنابرآن چه که گذشت اگر کسی بگوید ابوالعلا شاعر است، او اشتباه نکرده است و در شاعر بودن ابوالعلا هیچ شکی نیست. شاید درپاره‌ای از جهات شعر او به پای شعر **ابوتّمّام** و دیگر یاران بینای^۴ او نرسد، اما درپاره ای دیگر از جوانب، شعر او برشعر همه آن بینایان برتری دارد، چون او در فهم و ادراک حقایق به ژرفایی رسیده است که آنان نرسیده‌اند. چون او در حکمت به اوجی دست یافته که آنان دست نیافته‌اند.

و اگر کسی بگوید معرّی فیلسوف است، باز برخطا نرفته است. دیدیم که او در فلسفه چه‌گونه هم‌باز و هم‌عنان فیلسوفان شده است. آری ممکن است در پاره‌ای از نظریات و در نظم‌دهی و سیاق بخشی به مسائل و قضایای فلسفی و دوری از آشفتگی درآرا و افکار، با **ابن سینا** و **فارابی** سنجیده نشود، اما برآنان برتری دارد، ازین جهت که فلسفه را از آن دژ صعب الوصول و دست نیاافتنی پایین آورده و در جایی قرار داده که مردم زندگی می‌کنند و آن را به صورت ارزشی انسانی درآورده که تنها درخرد خانه نمی‌کند بلکه بردل نیز می‌نشیند و در گوشه‌ای از آن عشق و مهربانی و شوق و در دیگر گوشه‌اش ناخشنودی و سرکشی و خشم می‌نشانند، اما نه چنان ناخشنودی که به کینه و نه چنان سرکشی که به کینه توزی و نه چنان خشم که به تباهی پیوند میان مردم بینجامد.

باری معرّی شاعری فیلسوف و فیلسوفی شاعر است. فلسفه را با هنر آراسته و شعر را با فلسفه سنگینی و وقاری ویژه بخشیده است و او دراین عرصه در ادبیات عربی یگانه و بی‌همتاست و من این را «بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم».

در این جا ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که یکی از زوایای شگفت انگیز فلسفه و هنر معرّی هنوز- آن‌چنان که باید - مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است و من از مدت‌ها پیش به آن اشاره کرده‌ام و معتقدم نقد و بررسی این زاویه درنمودن و آشکار کردن حالات روحی و روانی این شاعر فیلسوف اهمیتی بسزا خواهد داشت. اما گوشه مورد نظر اینست:

در میان ادیبان و ناقدان هیچ کس مثل معری بر زبان عربی وقوف و اشراف نداشته، هیچ کس مثل او تمام وسع و توان خود را برای فرهنگ و زبان عربی بکار نگرفته و هیچ کس چون او بر این زبان سلطه و سیطره نیافته است. او نوجوانی و جوانی خود را در راه تحصیل و مشارکت در تحقیقات ادبی - به سان دیگر فرهیختگان و برجستگان روزگار خود - سپری کرد، آن‌گاه به آن محنت^۵ گرفتار آمد و ناچار عزلت و خانه نشینی گزید و تا پایان زندگی در دو زندان و یا سه زندان^۶ به سربرد: زندان خانه، زندان نابینایی و زندان تن. روشن است که دردناک‌ترین این سه زندان، زندان نابینایی بوده که او را از دیدن طبیعت و هر آنچه در اوست، بازداشت. ناگزیر به خود و تأمل و تفکر در خود پرداخت. اما او در این تأمل و در نهان‌خانه هزار توی خود چه دید و چه یافت؟ معانی و مضامینی بی‌شمار یافت که به هنگام تحصیل و تحقیق بدست آورده بود و در زمان انزوا پیوسته بر آنها می‌افزود. ثروت گسترده و هنگفتی از واژگان را دید که در تحقیقات و تدقیقات و بررسی‌های لغوی خود به آن دست یافته بود. آن‌گاه اندیشید و دید راهی جز این ندارد که زندگی را وقف این معانی بی‌پایان و این واژگان درخشان و انبوه کند و چنین کرد. او در اثنای کار هرگاه به آن حجم عظیم معانی نظر می‌افکند و در آن می‌اندیشید، افکارش دست‌خوش پریشانی و آشفتگی می‌شد و عواطف متناقض و آرزوهای متعارض در برابرش رخ می‌نمود. و چون به انبوه واژگان درخشان و شفافی که در حافظه نیرومندش جای گرفته بودند، خیره می‌شد، به خود می‌بالید. او می‌بایست در برابر فشار و سنگینی آن معانی و الفاظ مقاومت کند و اجازه ندهد که بر او چیرگی یابند، بل او بر آنها چیره گردد و همه وقت و توان خود را برای ترکیب و امتزاج هرچه فنی‌تر و هنری‌تر آنها بکار گیرد.

امروزه ما می‌بینیم که او با چه ورزیدگی و مهارتی با لفظ و معنا بازی می‌کند؟ چگونه دو معنا را به هم نزدیک یا از هم دور می‌کند؟ و چه‌گونه همین کار را در پیوند میان دو لفظ انجام می‌دهد و چه‌گونه میان الفاظ و معانی سازگاری یا ناسازگاری ایجاد می‌کند؟^۷

خواننده آثار معری پیوسته دارای چنین احساسی است که: انگار او را با لفظ و معنا تنها گذاشته‌اند تا هرآن‌گونه که می‌خواهد با آنها بازی کند و خود را با چنین بازی دل‌پذیر سرگرم نماید. چون او کار دیگری نمی‌داند، چیز دیگری نمی‌یابد که به آن بپردازد و خود را با آن سرگرم کند. و این چنین می‌توانیم دریابیم که معری در «لزومیات» چه راه دشوار و پرسنگلاخی را پشت سر گذاشته است. او در تمامی قافیه‌های این دیوان بزرگ کار دشوار صنعت «لزوم مالایلم» را بر خود هموار کرده است. افزون

براین همه حروف الفبا را در نظم قوافی دیوان مورد استفاده قرار داده که این خود نوعی دیگر از «هزوم مالایزم» است.

او در کتاب «الفصول والغايات» نیز چنین راهی را در پیش گرفته و در نشر این کتاب کاری کاملاً شبیه به کار شعر انجام داده است. او بسیاری از فصول کتاب را به سجع آراسته و برای هر فصلی غایتی قرار داده و برای هرغایتی سجعی ویژه در نظر گرفته و در سجعها از همه حروف الفبا استفاده کرده است. این در واقع تکرار همان کار سخت و سنگینی است که در «لزومیات» می بینیم.

در این جا ذکر نکته ظریفی که در کتاب «رسالة الغفران» آمده است مطلب فوق را روشنی بیش تری خواهد بخشید: روزی «خلف الأحمر»^۹ این دوبیت «نمر بن تولب»^{۱۰} را بریاران و شاگردانش بر خواند:

أَلَمْ بِصُحْبَتِي - وَ هُمْ هُجُوع - خَيْالٌ طَارِقٌ مِنْ أُمَّ حِصْنِ
لَهَا مَا تَشْتَهِي عَسَلًا مُصَفًّى إِذَا شَاءَتْ وَ حُوَّارِي بِسَمْنٍ^{۱۱}

و از آنان پرسید: اگر شاعر به جای قافیه بیت اول «ام حِصْنِ»، «ام حفص» گفته بود، قافیه بیت دوم چه واژه‌ای می توانست باشد؟ دید همه سکوت کردند، آن گاه گفت: «حُوَّارِي بَلْمَص». معرّی در این جا فرصت را غنیمت شمرده، پرسش خلف را ادامه می دهد و می گوید: اگر حرف رَوی همزه یا تاء یا باء یا... بود چه؟^{۱۲} آن گاه با ذکر واژگان و نکته‌های عجیب و غریب به خواننده خواهد گفت که او کسی است که تمام هم و وقت خود را صرف این گونه بازی ها و سرگرمی ها کرده است.

در این که او با الفاظ بازی می کند، هیچ شکی نیست و در این که با معانی نیز بازی می کند باز شکی نیست.

مگر «رسالة الغفران» او چیزی جز همین گونه بازی ها و سرگرمی ها هست؟ و مگر معرّی می توانست با الفاظ بازی کند بدون اینکه معانی را نیز به بازی بگیرد؟ آخر هر لفظی معنای ویژه خود را دارد و انسان نمی تواند معانی مجرد بدون الفاظ را تصور کند. چون معانی همان الفاظ هستند، یا نه الفاظ همان معانی اند و کسی که با این بازی می کند، لاجرم با آن یکی نیز بازی خواهد کرد. و معرّی قریب به نیم قرن سرگرم چنین بازی بوده است و نتیجه این بازی، میراث گرانبها و جادوانه‌ای است که در آن دو عنصرِ وقارِ فلسفی و جمال هنری را - با ظرافت و چابکدستی - در کنار هم قرار داده است.

پیش از آنکه خواننده را از این پرگویی برهانم، اشاره به نکته‌ای دیگر را لازم می دانم: حضور و ظهور اراده در آثار هنری معرّی - به خاطر همین بازی های هنری

فلسفی وی - بیش تر از اکثر شاعران عرب است. او در سرودن شعر و نوشتن نثر، قریحه را آزاد نمی گذارد، خود را تسلیم عاطفه نمی کند و زمام را در دست ذوق قرار نمی دهد، بلکه پیوسته می اندیشد، پیوسته می گزیند، با اراده می گوید و آگاهانه می سراید و می نویسد. او به گفته «پل والری»: «نه شعر می سراید و نه نثر می نویسد، بلکه آنها را می سازد» انگیزه او در این کار همان بازی هنری اوست که به آن اشاره کردم، علاقه مفرطی است که به سیطره برمعانی و الفاظ دارد، خلق عالمانه و عامدانه صناعت هنری و خود آرائی به آن و توجه و علاقه به خود و نقد زبان خود است. نیز نیاز به احتیاط، مصلحت اندیشی، پرهیز از هر چیزی که او را در معرض تهمت یا ناخشنودی و خشم دیگران قرار دهد، می تواند یکی از انگیزه های دیگر او در این کار باشد.

طرفه این جاست که معری جبری مشرب بود و خود را مجبور می دانست و هیچ اختیاری در فعل و ترک خود و حتی در لزومیات برای خویشتن قائل نبود. اما با وجود این او - بی گمان - از نظر بهرمندی از اختیار، اراده و آفرینش عالمانه و عامدانه آثار خود، بزرگ ترین و شاخص ترین شاعر ما است! البته این تنها مورد تناقض در زندگانی معری نیست و هم چنان که پیش تر اشاره شد، سراسر زندگی فکری او تناقض است.

در این جا من یکی دیگر از مظاهر تناقض در زندگانی معری را می بینیم که بسیار دوست داشتم نظر خود او را درباره آن بدانم: می دانیم که او مردی وارسته و گوشه گیر بود و به شدت پرهیز داشت از این که مورد توجه مردم قرار بگیرد و درباره او سخن بگویند. اکنون پرسش من این است: اگر او زنده بود، درباره انبوه سخنانی که امروزه مردم درباره او می گویند، درباره این همه توجه و تحسین و ارج گذاری، درباره این تلاش و کوششی که برای فهم و نقد و تفسیر اندیشه های او و جاودانه ساختن یاد او نام او مبذول می شود، چه می گفت و چه قضاوتی می کرد؟ چه قدر علاقه مند بودم که نظر او را درباره نظر و قضاوتی که نسل های پس از او نسبت به او داشته اند و دارند و خواهند داشت، می دانستم. ولی افسوس که راه به سوی تحقق چنین آرزویی بسته است! و سخن آخر این که: آیا معری از بعضی از آنچه درباره او نوشته یا گفته می شود آگاه است؟

پی نوشت ها:

- ۱- «لزومیات» عنوان دیوان شعر بلند آوزاه ابوالعلاء معری است. او قصائد این دیوان را پس از مراجعت از بغداد و در ۶۰ سالگی سرود. این دیوان بزرگ که از حدود یازده هزار بیت شعر تشکیل شده، دربرگیرنده آراء و افکار فلسفی معری درباره زندگی و جهان پس از مرگ است. یکی از ویژگی های منحصر به فرد این دیوان اینست که قافیه ها طبق ترتیب حروف الفبا - با در نظر گرفتن هر چهار حالت ضمّ و فتح و کسر و سکون برای هر حرف تنظیم گردیده و در تمامی قافیه ها علاوه بر حرف رَوی حرف دیگری پیش از آن - به صورت الزامی - تکرار شده است که این تکرار براساس مبانی عروض الزامی نیست و حذف آن هیچ مشکلی ایجاد نخواهد کرد. و این چنین تمامی قافیه ها در سراسر این دیوان یازده هزار بیتی، دارای رَوی مزدوج هستند. نکته مهمی که باید به آن اشاره کرد این است که این صنعت لفظی دشوار و طاقت فرسا، چنان با چیره دستی و هنرمندانه صورت گرفته که آثار تصنّع و تکلف را به حدّ اقل رسانده است. مترجم
- ۲- لوکریتیوس Lucretius (۹۴-۵۵ ق. م) شاعر مشهور رومی و یکی از بزرگترین شاعران شعر تعلیمی لاتین. او به سبب قصیده بلندش درباره طبیعت اشیا De rerum natura شهرت یافت. او در این قصیده درباره ویژگی های ماده و طبیعت ذراتی که هستی از آنها ترکیب یافته و درباره منشأ انسان، احوال جوئی، زلزله، بیماری ها و... سخن گفته است. رک: موسوعة المورد العربية، منیر البعلبکی، دار العلم للملایین، بیروت - لبنان الطبعة الأولى ۱۹۹۰.
- ۳- Valery, paul - Ambroise شاعر و نویسنده فرانسوی (۱۹۴۵-۱۸۷۱) او ابتدا تحت تأثیر بزرگان ادب فرانسه مانند هوگو، زولا، بودلر، ادگار پو و به ویژه مالارمه بوده و با آندره ژید و پیرلویی دوستی نزدیک داشته است. در سال ۱۸۹۴ مقاله ای تحت عنوان: دیباچه ای بر روش کار لئوناردو داوینچی، در مجله La nouvelle revue در پاریس از او منتشر شد. این مقاله مهم هنر و استعداد استثنایی والری را آشکار کرد. احتمالاً مطلبی که طه حسین به آن اشاره می کند، در همین مقاله باشد. رک: فرهنگ ادبیات جهان، زهرا خانلری، شرکت انتشارات خوارزمی ۱۳۷۵.
- ۴- اشاره است به نابینا بودن معری.
- ۵ - اشاره است به سفر امیدوارنه معری به بغداد و بازگشت نومیدانه و لبریز از ناکامی او که تأثیرات ناخوشایند بسیاری در زندگیش برجای گذاشت. به گونه ای که می توان گفت علة العلل مصائب بعدی او در همین بازگشت دردناک نهفته است. برای آگاهی از کم و کیف این سفر، رک: ابوالعلاء و لزومیاته، د. کمال الیازجی، دارالجیل، بیروت - لبنان ۱۹۹۷.
- ۶ - معری ابتدا خود را رهین المحبسین: اسیر دو زندان نامید. بعدها بند تن را به دو بند پیشین افزود و خود را رهین المحابس می نامید. او درد و بیت زیر به این معنا اشاره می کند:

أرانی فی الثلاثة من سجونی
فلا تسأل عن الخبر النبیث
لفقد ناظری و لزوم بیتهی
و کون النفس فی الجسد الخبیث

رک: دیوان لزوم مالایلم، حرره و شرح تعابیره و أغراضه: د. کمال الیازجی، ج ۱، ص ۲۰۴، دارالجلیل، بیروت لبنان ۱۹۹۲.

۷- ترجمه چند جمله اخیر خالی از اشکال نیست. لذا عین عبارت عربی در ذیل آورده می شود: «یلائم بین المعنی و المعنی، و یخالف بین المعنی و المعنی، کما یلائم و یخالف بین الألفاظ، و یلائم و یخالف بین الألفاظ والمعانی»

۸- «رسالة الغفران» اثر برجسته و جنجال برانگیز معری است. این کتاب پاسخ او به نامه یکی از ادیبان معاصر معری معروف به «ابن القارح» است، این کتاب از همان روزگار معری تاکنون در کشورهای عربی و اسلامی یکی از جنجالی ترین و مطرح ترین کتابها در حوزه های ادبیات، زبان، فلسفه، تاریخ و کلام، حضور جدی داشته و بارها مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است. اما مطرح شدن این کتاب در غرب - به صورت جدی - مرهون یکی از سخنرانی های مستشرق برجسته اسپانیایی «آسین پلاسیوس» در سال ۱۹۱۹ می باشد. او در این سخنرانی که در آکادمی سلطنتی اسپانیا ایراد شد، برای اولین بار اعلام کرد که «دانته» در «کمدی الهی» به شدت و به صورت گسترده تحت تأثیر افکار اسلامی بوده است. او گفت: تشابه روشن انکار ناپذیری میان کتاب «دانته» و پاره ای از کتابهای اسلامی - که درباره معراج پیامبر اسلام سخن گفته اند - وجود دارد و تشابهی که میان رسالة الغفران معری و بعضی از کتابهای محی الدین ابن عربی از یک طرف و کمدی الهی دانته از طرف دیگر وجود دارد، چنان دقیق و گسترده است که به هیچ روی جایی برای قائل شدن به توارد افکار و خواطر، باقی نمی گذارد. قابل ذکر است که این سخنرانی در میان فرهیختگان و فلاسفه اروپایی به ویژه اسپانیا انعکاس بسیار وسیعی پیدا کرد و به قول دکتر بنت الشاطی همچون یک بمب نیرومند به صدا درآمد.

رسالة الغفران دارای یک مقدمه بلند و دو بخش اساسی است. موضوع مقدمه نوعی «آمالی لغوی و ادبی» است که نویسنده با استفاده از شیوه بدیعی «الغاز» که در آن روزگار بسیار رایج و پرطرفدار بوده آن را نگاشته است. بنا به اظهار نظر بعضی از معری شناسان هدف اصلی معری از نگارش این مقدمه بلند و انتخاب این شیوه نگارش، اثبات تفوق و استادی و مهارت خود بوده است.

بخش اول کتاب سفری است خیال انگیز و جذاب به سه عالم بهشت و برزخ و دوزخ. آن چه که در این سفرنامه جلب توجه می کند اینست که نویسنده هرآنچه را که اراده کرده است - در نهایت چیره دستی و بدون کوچکترین احساس ناتوانی، در شیواترین شکل ممکن - به تصویر کشیده است. آنچه که خواننده باریک بین در سراسر رسالة الغفران - به ویژه در این بخش - پیش روی خود می بیند، عبارت است از: نیروی تخیل ابداعی فوق العاده، دانشی عمیق و وسیع، نقادی های دقیق و زبانی گوشه دار و گزنده و تأثیر گذار.

- بخش دوم کتاب پاسخگویی به پرسش‌های ابن القارح اختصاص یافته است. در این بخش علاوه بر پاسخ به تک تک پرسش‌ها به مسائل و قضایای دیگری از قبیل زمان، مکان، ماجرای قرامطه، تناسخ و حلول و اتحاد پرداخته شده است. این کتاب مهم تا پیش از سال ۱۹۵۳ به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های مختلف دنیا پراکنده بود. در این تاریخ چاپ علمی و انتقادی و منقح آن با همت ادیب و نویسنده سرشناس مصری دکتر عائشه عبدالرحمن معروف به **بنت الشاطیء** و تحت نظارت استاد برجسته و بی‌همتا **دکتر طه حسین** انتشار یافت. این کار علمی به عنوان پایان‌نامه دکتری بنت الشاطی، در رشته ادبیات دانشگاه قاهره - با رتبه ممتاز مورد پذیرش قرار گرفت. در سال‌های اخیر چاپ‌های دیگری از این کتاب، منتشر شده که متأسفانه چنگی به دل نمی‌زنند و همه تکرار متقلبانانه و ناقص کار دکتر بنت الشاطی می‌باشند. رک: *الآداب المقارنّة*، د. محمد التونجی، دارالجیل، بیروت - لبنان ۱۹۹۵، ص ۱۴۰ و *المعجم المفصل فی اللغة و الأدب*، د. امیل بدیع یعقوب، د. میثال عاصی، دارالعلم للملایین، بیروت - لبنان ۱۹۸۷.
- ۹- *خلف الأحمر* (؟- ۱۸۰ هـ) ادیب و ناقد سرشناس اهل بصره و از راویان بزرگ شعر است. دیوان شعری از او به یادگار مانده است. رک: *معجم الشعراء العباسیین*، عقیف عبدالرحمن، دارصادر، بیروت - لبنان، ۲۰۰۰.
- ۱۰- «نمر بن تولب» (؟- ۱۴ هـ) یکی از شاعران مخضرم و برخوردار از ثروت و جاهت بوده است. شعر او را شبیه به شعر حاتم طائی دانسته‌اند. ابوعمرو بن العلاء او را لقب «کیس» داده است. رک: *معجم الشعراء المخضرمین و الأمویین*، د. عزیزه فوّال بابتی، دارصادر، بیروت - لبنان ۱۹۹۸، ص ۵۰۱.
- ۱۱- ترجمه: در آن دم که خوابی سبک بریارانم سایه افکنده بود، خیال شب‌گرد، حلقه به در دل آنان زد. او هرگاه بخواهد هر آنچه آرزو کند - از انگبین پالوده و آرد سپید و کره - در اختیار خواهد داشت.
- ۱۲- *رسالة الغفران*، تحقیق و شرح د. بنت الشاطی، دارالمعارف، القاهرة الطبعة العاشرة ۱۹۹۷، ص: ۱۵۴ و ۱۵۵.

مشخصات مراجع

- الأداب المقارنة، د. محمد التونجى، دارالجيل، بيروت - لبنان، ١٩٩٥.
- ابوالعلاء و لزومياته، د. كمال اليازجى، دارالجيل، بيروت - لبنان، ١٩٩٧.
- ديوان لزوم ملايلزم، حرره و شرح تعابيره و أغراضه: د. كمال اليازجى، دارالجيل، بيروت - لبنان، ١٩٩٢.
- رسالة الغفران، تحقيق و شرح: د. بنت الشاطى، دارالمعارف، القاهرة، الطبعة العاشرة، ١٩٧٩.
- فرهنگ ادبيات جهان، زهرا خانلرى، شركت انتشارات خوارزمى، ١٣٧٥.
- معجم الشعراء المخضرمين والأمويين، د. عزيزه فؤال بابتى، دارصادر، بيروت - لبنان، ١٩٩٨.
- معجم الشعراء العباسيين، عفيف عبدالرحمن، دار صادر، بيروت - لبنان، ٢٠٠٠.
- المعجم المفصل فى اللغة و الأدب، د. اميل بديع يعقوب و د. ميشال عاصى، دارالعلم للملايين، بيروت - لبنان، ١٩٨٧.
- موسوعه المورد العربيه، منير البعلبكي، دارالعلم للملايين، بيروت - لبنان، الطبعة الاولى: ١٩٩٠.